

تدبیرهای دهیار جوان؛ درس‌نامه مصطفی شعبان‌زاده

مقدمه

در دوره پهلوی سازوکار اداره روستاهای کشور بر عهده افرادی به نام خان بود. خان یا ارباب کسی بود که مالک زمین‌های یک یا چند روستا بود و کشاورزان و مردم روستا روی زمین‌های او کار می‌کردند. کشاورز به سبب کاری که روی زمین انجام می‌داد، صاحب بخشی از محصول بود و بخشی دیگر را باید به خان تحویل می‌داد. به همین دلیل، خوانین گاه بیش از حد به کشاورزان تعدی می‌کردند و محصول بیشتری از آن‌ها می‌گرفتند. برخی از خوانین نیز خود را نه تنها صاحب زمین، بلکه صاحب رعیت و خانواده او می‌دانستند.

در نظام ارباب‌رعیتی، روستا کاملاً در تسلط ارباب بود و ارباب کاملاً با مداخلات خود، آزادی عمل را از کشاورزان می‌گرفت. کشاورزان نه صاحب زمین بودند، نه سرمایه داشتند که مستقلاً کار کنند و نه امکان کاری به جز کشاورزی داشتند. هرچند که با صنعتی‌شدن ایران در دهه پنجاه، این نظم ارباب‌رعیتی تضعیف شد؛ اما تا آخرین روزهای دوره پهلوی نیز بقایای آن برجا بود.

با ظهور انقلاب اسلامی، نظام کدخدامحور و ارباب‌رعیتی دوره پهلوی از بین رفت و روستا به‌عنوان واحدی مستقل سیاسی مطرح شد. از سوی دیگر در اوایل انقلاب، حضور جهاد سازندگی در روستا حضوری برجسته و پررنگ بود و بازوی توجه انقلاب اسلامی به روستا محسوب می‌شد. وقتی جهادگران مشاهده کردند که نظام ارباب‌رعیتی دیگر امکان ادامه ندارد و روستا در بلاتکلیفی سیاسی‌ای به سر می‌برد، اقدام به تأسیس شوراهای روستایی کردند. بدین ترتیب، با تأسیس شوراهای روستایی، بحث انتخابات در روستا مطرح شد و اعضای شورا با رأی مردم ده انتخاب شدند و در اداره امور روستا اقدام به مشارکت سیاسی کردند. از ابتدای انقلاب تا امروز، همواره فرصت‌های متعددی فراهم شده است تا جوانان اقدام به پذیرش مسئولیت‌های سیاسی کنند و با نیروی جوانی دست به حل مشکلات مردم بزنند. مصطفی شعبان‌زاده یکی از همین جوانانی است که با تکیه بر دانش حقوقی‌اش، وارد دهیاری روستای دریاسر شده است.

روایت مصطفی شعبان‌زاده

مصطفی شعبان‌زاده متولد سال ۱۳۷۲ است. در روستای دریاسر لنگرود متولد شد. از همان کودکی پای ثابت مسجد بود و البته پیرمردهای مسجدی هم مخالفت می‌کردند. کلیددار مسجد شده بود و قبل از اذان می‌رفت و مقدمات را فراهم می‌کرد تا دیگران برای نماز برسند. در نوجوانی هم یکی از اعضای فعال پایگاهشان شد. آن‌قدر کوچک بود که هنوز سنش به گرفتن کارت بسیج نمی‌رسید؛ تا اینکه روز تولد پانزده‌سالگی، تشکیل پرونده داد و کارتش را گرفت. مسجدشان هیئتی داشت که فقط ده روز محرم فعال بود. با بچه‌های مسجد، هیئت‌الرضا را راه

انداختند و جلسات هیئت شکل گرفت. بعد از هیئت به پیشنهاد یکی از اهالی، «صندوق کریمه اهل بیت» را راه اندازی کردند.

- کار صندوق به این شکل بود که هرکسی به نیت امواتش مبلغی را به صندوق می داد تا به نیازمندان روستا وام داده شود. دو مسئول تعیین کردم که باز هم داد هیئت امنای در آمد. این مسئول با اینکه ظاهر مذهبی نداشت، غیرت و منش مردانگی اش از خیلی هایمان که ادعا داریم علی وار زندگی می کنیم، بیشتر بود! صراحت لهجه خاصی داشت و به بعضی ها زنگ می زد و می گفت: فلانی پولت را نیاوردی ها! غروب تو را ببینم کارت دارم! همین روابط صمیمانه باعث تعلق خاطر بین مردم روستا می شد. مسئولیت صدور قبض را هم به یکی از جوان ترین اعضا دادم. انصافاً هم خیلی خوب از عهده اش برآمد.

اما این صندوق کوچک توان حل کردن مشکلات بزرگ روستاییان را نداشت. مردم مشکلات اداری داشتند. سر و کارشان با دادگاه و دادگستری افتاده بود؛ اما نمی دانستند چه کار باید بکنند. فقط حاج آقا سلیمانی ای بود که گاهی برای تبلیغ به دریا سر می آمد و مردم به او مراجعه می کردند. او هم همیشه در دسترس نبود. این مسئله انگیزه ای شد برای مصطفی تا برود دانشگاه و رشته حقوق بخواند.

- سال ۹۰ دانشگاه پیام نور شهرمان، لنگرود، پذیرفته شدم. دانشگاه غیر حضوری بود و وقت بیشتری برای خواندن داشتم. تصمیم گرفتم مطالعات تخصصی درباره رشته ام را از همان اول جدی بگیرم. بعد از دانشگاه، از صبح تا نماز ظهر می نشستم و کتاب های تکمیلی کار شناسی را می خواندم. از طرفی در روستا اتفاقاتی می افتاد که حلس نیاز به دانستن اطلاعات حقوقی داشت. چون در هیئت و پایگاه مشغول بودم، مردم با خیال راحت برای پرسیدن مشکلاتشان بهم مراجعه می کردند. اگر قبلاً به عنوان معتمدی به سراغم می آمدند، حالا می گفتند این کسی است که در این مسیر افتاده و اطلاعات دارد. با هر سؤالشان بیشتر مطالعه می کردم و دانشم را افزایش می دادم.

سال ۱۳۹۵ وقتی تحصیلات کارشناسی را به پایان برد، در تلاش بود تا اطلاعاتش را به روز کند. آن قدر گشت تا عاقبت با دکتر محمود باقی آشنا شد. دکتر باقی حقوق تطبیقی را در آمریکا خوانده بود. زبان فرانسه و انگلیسی را هم مسلط بود و مصطفی به خوبی از دانش دکتر باقی استفاده کرد.

دو سال بعد، یکی از دوستان مصطفی به او پیشنهاد داد که کاندیدای شورای شهر بشوند. او 25 ساله بود و شرایط سنی ثبت نام را نداشت.

- شرایط سنی ثبت نام را نداشتیم؛ اما از قضا دو نفر از بچه‌های هیئت‌مان ثبت نام کردند و کاندیدای شورا شدند. چون می‌شناختند، هر جا می‌خواستند صحبت کنند، من را می‌فرستادند. همان سال خانمی تحصیل کرده از روستایمان را هم برای شورا معرفی کردیم و تعداد افراد دارای صلاحیت به سه نفر رسید.

انتخابات برگزار شد و نتیجه جالب بود: از پنج نفری که رأی آوردند، سه نفرشان همان کسانی بودند که به نظر مصطفی افراد صالحی بودند.

- از آنجایی که دهیار را شورا تعیین می‌کند، دوستان شورا من را در عمل انجام شده قرار دادند و گفتند: «حالا که سنت به شورا نمی‌خورد، بیا و دهیار بشو.»

بدین ترتیب، مصطفی شعبان‌زاده با تصمیم شورا دهیار روستا شد که می‌بایست با انبوهی از مشکلات پیش‌رو مبارزه می‌کرد. یکی از مشکلات روستا شبکه انتقال آب بود.

توی دریا سر هفده هکتار آب‌بندان داشتیم که در استان گیلان نمونه نداشت. یکی از کارهایم ایجاد شبکه انتقال آب برای زمین‌های کشاورزی بود. برای حل مشکل مردم و کمبود آب، بعد از خشک کردن آب‌بندان‌ها، به کمک دستگاه‌های اجرایی مختلف، ۱۷۶۰ شبکه آبیاری تحت فشار احداث کردیم. همین‌طور یک ایستگاه کمپوست راه‌اندازی کردیم که آب را منتقل کنیم.

یکی دیگر از کارهای موفق که در دریا سر صورت گرفت، جذب قیر یارانه‌ای بود که معاون عمران روستایی کشور هم برای افتتاحیه‌اش به دریا سر رفت. شعبان‌زاده درباره این طرح می‌گوید:

«در این طرح توانستیم سه برابر الگوی طرح هادی، به مساحت 35 هزار متر مربع، 101 کوچه را آسفالت کنیم؛ یعنی پروژه‌ای را که شاید شرکت‌های بزرگ راهسازی هم خیلی پولش بدهند و با توجه به وضعیت اقتصادی کشور به نظر غیرممکن می‌رسد، حلش کردیم. پروژه ملی بود و به جرئت می‌توانم بگویم تمام معابر روستایی‌مان را که در حال بهره‌برداری بودند، توانستیم از نعمت آسفالت بهره‌مند کنیم.»

مصطفی شعبانزاده مشکلات مردم را خوب می شناخت و یکی یکی در صدد حلشان بود. او سالها دیده بود که برفهای سنگین سالیان اخیر، جادههای اصلی روستا را مسدود می کند و تردد را به مشکل می اندازد. به همین خاطر در صدد یافتن راه چاره بود.

- با پرس و جو به شرکت دانش بنیانی در مازندران رسیدم. تیغه برف روبی ای طراحی کرده بودند. یکی از آنها را برای دهیاری مان تهیه کردم. تیغه به نیسان وصل می شد. همان زمان عده ای ما را مسخره می کردند که توی برف سنگین مگر نیسان می تواند راه را باز کند؟! ولی ما به بچه های ک شور خودمان ایمان داشتیم. یکی دو سالی گذشت تا اینکه روزی هواشناسی هشدار برف سنگینی را داد. بخشدار با من تماس گرفت و گفت: «شنیده ام شما تجهیزات دارید. گوشی به دست باش تا اگر مشکلی برای ما پیش آمد، به داد ما برسی.» ساعت پنج صبح بود که تماس گرفت و گفت: «راه یکی از روستاهای ما که در ارتفاعات است، دارد بسته می شود. اگر صبر کنیم تا هوا روشن شود و راهداری بیاید، مسدود می شود.» با اینکه فشار روانی هم رویمان بود که نکند تیغه جواب ندهد، کار را شروع کردیم. با اینکه روستا در ارتفاع بود، به راحتی راه را باز نگه داشتیم تا بچه های راهداری برسند.

تلاش هایی که دهیار جوان روستای دریاسر انجام داد، باعث شد که در سال 1400 به عنوان دهیار منتخب شهرستان انتخاب شود و از استاندار گیلان، آقای عباسی، لوح تقدیر دریافت کند.

اهداف درس نامه

1. شناخت و بررسی نمونه های حکمرانی موفق؛
2. بررسی و شناخت مسئولان جوان تأثیرگذار؛
3. اهمیت انتخاب درست مسئولان؛
4. اهمیت تکیه بر دانش جوانان در حل مسائل؛
5. درک اهمیت شورای روستا در حل مسائل.

برای رسیدن به این اهداف نیز پیشنهاد می‌شود:

1. اردوی یک‌روزه‌ای به دریا سر تدارک ببینید تا دانش‌آموزان در جریان کارهای موفق دهیاری قرار بگیرند؛
2. درباره سازوکار انتخاب دهیار برای دانش‌آموزان صحبت کنید؛
3. درباره موضوع شهرداری، شورای شهر، دهیاری و دهیار با دانش‌آموزان صحبت کنید و این مفاهیم را تبیین کنید؛

4. از آقای شعبان‌زاده یا یکی از دهیاران موفق دیگر دعوت کنید تا در کلاس از تجربه‌هایشان صحبت کنند؛
5. درباره رشته حقوق و ظرفیت‌های آن برای دانش‌آموزان رشته علوم انسانی صحبت کنید.

تکالیف

1. دانش‌آموزان درباره وظایف دهیار، شورای روستا و شورای شهر تحقیق کنند و نتیجه را در کلاس ارائه دهند؛
2. از دانش‌آموزان بخواهید درباره مشکلاتی که در شهر یا روستایشان وجود دارد، صحبت کنند و راه‌حل ارائه دهند؛
3. از دانش‌آموزان بخواهید درباره بزرگ‌ترین مشکل شهر یا روستایشان انشا بنویسند.